



درآمد فلسفه از علم

آقای دکتر شایگان، از جنابعالی می‌خواهم که با چگونگی آشنایی خود با هانری کوربن بحث را آغاز کنید و مختصری درباره زندگی و سیر مطالعات و تحقیقات کوربن بیان نمایید.

■ شایگان، آشنایی من با کوربن در آغاز سالهای چهل شمسی شروع می‌شود، اما آنچه مربوط به خود کوربن است وی سیر خاصی را در زندگی اش طی کرده. ابتدای کار اسلام شناس نبود، موقعی که شروع به تحصیلات عالی کرد، از یک طرف به فلسفه آلمان علاقه مند بود، برای اینکه ژرمنیست بود و زبان آلمانی را خیلی خوب می‌دانست و بیشتر با افکار متفکران آلمانی میان دو جنگ آشنایی داشت، یا شخصاً با ایشان تماس داشت مانند بارت، یاسپرس و هیدگر و از طرفی هم شاگرد برهیه (Brehia) و ژیلسون بود. از طریق ژیلسون به متون عربی و فلسفه اسلامی علاقه مند شد. چون ژیلسون تمام متون لاتینی را که ترجمه فلاسفه اسلامی بود، می‌خواند و تفسیر می‌کرد. کوربن هم فوق العاده تحت تأثیر شیوه تحقیقات او قرار گرفت. بعد در مدرسه السنه شرقیه به آموختن زبان سنسکریت پرداخت، در

در میان شرق شناسان آیا کسی بهتر از هانری کوربن توانسته است گنجینه معنوی اسلام ایرانی را به جهانیان نشان دهد؟ کوربن چکیده دهها سال تحقیق و تفکر خود را با انتشار آثار متعدد در حکمت معنوی شیعه و اسلام ایرانی ریخت و با خدمات او، دیگر کمتر کسی می‌تواند دستاورد هزار سال تفکر اسلامی و خصوصاً دستاورد اندیشه ایرانی - اسلامی را ندیده بینگارد. کوربن پس از مطالعات عمیق در فرانسه و باشناختی دقیق از فلسفه غرب به ایران آمد و با سلوک در تفکر شیعی نقش مؤثری در معرفی نظام فکری و معنوی ایرانی داشت.

امسال مصادف است با صدمین سالگرد تولد او. به منظور بررسی خدمات علمی هانری کوربن و به دعوت کتاب ماه ادبیات و فلسفه، نشست حاضر با حضور استادان: کریم مجتهدی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، داریوش شایگان و کامران فانی برگزار شد که حاصل آن پیش روی شماست.

□ محمدخانی: از حضور استادان گرامی بسیار سپاسگزارم.



در استانبول برود و آثار سهروردی را تصحیح و تنقیح کند. در آنجا با هلموت ریتر آشنا شد که دربارهٔ عطار تحقیق می کرد. جنگ شد و کورین مجبور شد حدود پنج سال تا ۱۹۴۵ در استانبول بماند. در آنجاسه غربی بودند که با هم دوست شدند، ریتر آلمانی و ریچارد فرای آمریکایی و هانری کورین فرانسوی.

کورین داستان عجیبی تعریف می کرد: شب تولد ریتر بود و کورین و فرای شبانه دزدکی به خانه ریتر می روند تا جشن بگیرند. دنیا در جنگ بود و استانبول هم خانهٔ جاسوسی بود. او در ۱۹۴۵ میلادی از راه بغداد به ایران آمد و اولین سخنرانی اش را در انجمنی که پورداوود رئیس آن بود ایراد کرد که بعد با عنوان «روابط حکمت اشراق و فلسفهٔ ایران باستان» منتشر شد. این رساله را مرحوم سیداحمد فرید و عبدالحمید گلشن به فارسی ترجمه کردند که البته اگر ترجمه اش را بخوانید چیزی دستگیرتان نمی شود. آن هم داستانی دارد. چون فرید کار ترجمه را مدام به تعویق می انداخت و امروز و فردا می کرد. بعد یک روز دکتر معین و کورین سوار درشکه بودند و از خیابان فردوسی عبور می کردند

عین حال که عربی و فارسی هم می خواند. در این میان به تحقیقاتش در فلسفهٔ آلمان ادامه داد.

یک روز ماسینیون رساله ای به او داد و گفت که این متن به درد شما خواهد خورد. آن رسالهٔ معروف، **حکمة الاشراق** سهروردی بود و از آنجا سرنوشت کورین رقم خورد. بعد می گوید من بر سر دوراهی قرار گرفتم و می بایست بین هندشناسی و اسلام شناسی انتخاب می کردم و سرانجام تصمیم گرفتم که تحقیقات اسلامی را دنبال کنم.

موقعی که در آلمان بود و با هایدگر هم تماس داشت و اولین اثرش را به فرانسه ترجمه کرد، همان زمان کورین چنانکه متذکر شدم عربی را بلد بود و فارسی را هم می خواند و سهروردی را هم می شناخت. اغلب می گویند از هایدگر به سهروردی رفت، در صورتی که این طور نیست، زیرا کورین در آن واحد، با هر دوی اینها آشنا بود.

بعد هم یک سال به انستیتوی تحقیقات فرانسه در برلن رفت و در بازگشت بورس دیگری به او دادند که به کتابخانهٔ ایاصوفیه

که فردید را می بینند سوار درشکه دیگری است، می خواهند با او صحبت کنند که او فرار می کند.

خلاصه در سال ۱۹۴۵ میلادی پای کورین به ایران باز شد و انستیتوی ایران شناسی فرانسه در ایران را تأسیس کرد. هر سال در ماه اکتبر به تهران می آمد، یعنی اواخر مهر و تا اواخر بهمن می ماند و همیشه یک کتاب فراهم می کرد که با هزار مکافات به چاپ می رسید. مجموعه ایران شناسی در آن انجمن به وجود آمد و طی سالها افزایش یافت که بنیان گذار آن کورین بود. او واقعاً عاشق ایران بود و معتقد بود که ایران یک قاره ناشناخته است. او مایل بود این قاره را کشف کند، و اعتقاد داشت تفکر اسلامی برخلاف گفته ارنست رنان با این رشد در کورین خشک نشده است. در ایران به عکس این فلسفه زنده ماند و از طریق فلسفه شرقی ابن سینا و سهروردی، صورت اشراقی به خود گرفت و به حوزه فلسفی اصفهان رسید.

کورین به این دوره و بالاخص به تفکر ملاصدرا علاقه مند بود و مدت‌ها درباره متفکران ارزنده این دوره کار کرده بود و فکری می کنم که او اولین کسی است که این متفکران را به غرب شناساند. من یادم است موقعی که AVICENNE ET LE RECIT VISIONNAIRE یا ابن سینا و تمثیل عرفانی را به گاستون باشلار داده بود، باشلار سخت از خواندن این رساله لذت برده و گفته بود که افق جدیدی برای او باز کرده است. از طریق کورین بود. به خصوص ترجمه فرانسه عقل سرخ - که تفکر سهروردی وارد جهان فلسفی غرب شد و همه آن را خواندند و شناختند. از این جهت تأثیری که در غرب گذاشت بی نظیر است و اگر کسی به فرهنگ اسلامی ایران در قرن بیستم خدمت کرده حتماً هانری کورین است.

■ **مجتهدی:** از زندگینامه کورین که دکتر شایگان فرمودند، استفاده کردم، اما می خواهم بر نکته ای تأکید کنم. اول بهتر است شرح مختصری راجع به آشنایی ام با کورین بگویم. من تحصیل کرده سورین هستم و بورس فلسفه ام را از سورین گرفته ام. در دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد، مطلقاً با کورین کاری نداشتم. برای گذراندن دکتری به من گفتند که باید به ناچار با او هم مشورت و کار کنم. در اولین دیدارها، رابطه ما خیلی دوستانه نبود، من بیشتر اطلاعات فلسفی اروپایی داشتم، دکارت و کانت و غیره... کار کرده بودم و کورین اصلاً نمی پسندید که ایرانیان زیاد به فلاسفه غربی متکی باشند! او از این جهت به من اعتراض داشت که البته مورد قبول من نبود. باطنز می گفت پیرو اصالت عقل به سبک غربی شده ای.

اول فکر می کردم هیچ وقت نتوانم با او بحث بکنم چون اصلاً مقدمات فکر مرا نمی پسندید. همان سال قبل از تحصیل در مقطع دکتری به ایران آمدم و باز همان سال بود که به واسطه کورین با دکتر شایگان هم آشنا شدم. در ایران رابطه من با کورین تغییر کرد و روز به روز بیشتر دوستانه شد. یعنی متوجه شدم که او از قلمرو دیگری صحبت می کند و در واقع در ابتدا، عمق حرفهای او را نفهمیده ام، دلیل نداشت که ارزش مطالبی که نمی دانستم انکار کنم و صرفاً آنچه یاد گرفته بودم مورد قبول من باشد. در آن موقع به زبان فرانسه مطالبی می نوشتم که در ایران و یا در فرانسه به چاپ می رسید و بعضی از این نوشته ها برای کورین جالب توجه بود و همین نیز بر استحکام دوستی ما و دو نفر کمک فراوانی کرد که به مرور نوعی همدلی همراه با نوعی همزبانی میان ما پیدا شد.

افراد دیگری هم افزون بر دکتر شایگان اعم از اینکه به فلسفه علاقه داشته باشند و یا نه در بحثهای ما شرکت می کردند و البته دکتر سیدحسین نصر هم با کورین همکاری می کرد و به همین سبب گاهی کورین در دانشکده ادبیات سخنرانی می کرد که برای همه ما جالب توجه بود. وقتی مشغول نوشتن رساله دکتری شدم، یکی از اهداف اصلی این رساله مقایسه نو افلاطونیان متأخر با سنتهای فکری ایرانی - اسلامی بود. هانری کورین به این موضوع توجه خاصی داشت و در نظام فکری خود این جنبه ها که او اشراقی می نامید، محوریت و اهمیت فوق العاده ای داشت. آخرین باری که کورین را دیدم دو سال قبل از انقلاب بود که بعد خیر فوت او را شنیدیم که الان دیگر مدتهای مدیدی از آن می گذرد. باید بگویم الزاماً خود را پیرو کورین نمی دانم، ولی به هیچ وجه منکر اهمیت فوق العاده آثار و افکار او نیستم؛ یعنی به نظر من، هیچ کس نمی تواند اهمیت و سهم کورین را در برقراری رابطه میان فرهنگ ایرانی - اسلامی با سنتهای عرفانی - غربی انکار کند. احتمالاً بر اساس کارهای کورین، تحولات فکری زیادی در عصر معاصر غرب رخ خواهد داد و در این زمینه نشانه های مسلمی دیده می شود، ولی در آینده بدون شک به مراتب بیشتر مشخص خواهد شد.

نکته دیگری که از ابتدا می خواستم بگویم، این است که کورین فقط فیلسوف و یا شرق شناس نیست، حتی گاهی به نظر می رسد که او در درجه اول یک غرب شناس است. منظور این است که کورین دست خالی به ایران نیامده بلکه افزون بر زبانهای لازمی که کاملاً بدانها مجهز بوده، از سنتهای اصلی روحی و عرفانی غرب نیز اطلاع کافی داشته است. در هر صورت یک توشه فرهنگی محکم قبل از پرداختن به سهروردی و ملاصدرا، همراه



یک سالک بود و همان طور که دکتر مجتهدی به درستی اشاره کردند، با یک توشه بسیار پر بار به ایران آمد. همه چیز را می دانست. همه این جریانهای فکری قرن بیستم را که مکتب روان شناسی اعماق باشد یا اگزیتانسیالیسم آلمان و غیره. کمتر اتفاق می افتد که شخصی با چنین عمق تفکر، شرق شناس بشود. چون شرق شناسها اغلب زبان شناس یا فیلولوگ هستند، شاید این شانس بزرگ ما بود که چنین کسی به ایران توجه کرد و اینجا هم با همه علمای وقت در ارتباط بود.

من یادم است به طور مرتب جلساتی با علامه طباطبایی داشتیم. این جلسات هر دو هفته یکبار در خانه ذوالمجد طباطبایی برگزار می شد، واقعاً یک نوع دیالوگ واقعی بین این دو مرد بود. هر چند که زبان هم را نمی فهمیدند. کورین فارسی را خوب می خواند، اما چون در بچگی حس شنوایی خود را از دست داده بود نمی توانست حرف بزند، عربی را هم همین طور. اغلب دکتر نصر بود که حرفهای این آقایان را ترجمه می کرد و خیلی خوب هم از عهده اش برمی آمد. اگر بخواهیم جایگاهی برای او در فرانسه بیابیم، باید او را جزو گنوستیکها بدانیم، جزو متفکران معنوی. شاید دکتر مجتهدی بهتر بتوانند توضیح دهند.

■ **مجتهدی:** همان گنوستیک (غنوصی) که می گوید، یعنی سنت عرفانی عمیق و نوعی تفکر باطنی.

■ **فانی:** با فلسفه دکارت به بعد تا چه حد آشنا بوده است؟

کورین بوده است و او از افکار متفکران غیرمتداول غربی چون سوندنیورگ و یعقوب بولامه و از آثار عرفای بزرگ آلمانی و انگلیسی چون اکهارت و ویلیام بلیک آگاه بود. به همین دلیل باید دانست آنچه کورین از ملاصدرا و سهروردی می فهمد، با نحوه کار استادان معمولی مافرق دارد. پشتوانه فرهنگی او به تعمق در این آثار کمک می کند، مثلاً آن مطالب ظاهری که همه ما از رساله **عقل سرخ** سهروردی درمی یابیم، برای او کافی نیست، به نحوی که - به عقیده او - در فهم نهایی این نوع آثار به مراتب باید دقیق تر و عمیق تر شد. منظور اینکه البته کورین از ایران و ایرانیان مطالب زیادی یاد گرفته، ولی با توشه فرهنگی شخصی خود در این مطالب بیش از دیگران تعمق کرده است.

□ **محمدخانی:** قبل از اینکه به هانری کورین به عنوان شرق شناس پیردازیم، درباره جایگاه او در فلسفه غرب جست و جو کنیم. سیمون دوبوار در کتاب **خاطرات** در بخش اگزیتانسیالیسم فرانسوی به هانری کورین اشاره می کند. آیا کورین در فلسفه معاصر غرب جایگاهی دارد؟

■ **شایگان:** کورین جایگاهی ندارد، بلکه یک گنوستیک است. موقعی که کتاب من درباره کورین به فرانسه منتشر شد در «فیگارو» مقاله ای با عنوان «کورین متفکر روح» چاپ شد. در ضمن این رانیز بیفزاییم که کورین به یک سنت فرانسوی قدیمی هم تعلق دارد که باطنی های فرانسه است. کورین قبل از هر چیز

■ **مجتهدی:** در اینجا باید به نکته ای اشاره کنم؛ سیمون دوبوار در یکی از مجلدات **خاطرات** اش می نویسد که سارتر برای مطالعه و یادگیری پدیدارشناسی هوسرل به آلمان می رفت و مادونفر در باغ لوکزامبورک بودیم. کتاب هانری کورین در دست سارتر بود؛ کورین اولین مترجم هیدگر در فرانسه است. پرسیدم پدیدارشناسی چیست؟ گفت از طریق آن در ماهیت هر چیزی بدون توجه به سیر تاریخی آن می توان تأمل کرد. از طرف دیگر باید دانست که کورین شاگرد ژیلسون بوده و در آن موقع در کتابخانه ملی پاریس کار می کرده است. ژیلسون کلاً در اهمیت فلسفه قرون وسطی تأکید داشت و او بوده است که در عصر معاصر اهمیت فوق العاده فلسفه های قرون وسطی را نشان داده و از تأثیر سرنوشت ساز فلاسفه اسلامی در غرب مسیحی سخن گفته و ثابت کرده است که فارابی و خاصه ابن سینا در این مهم سهم به سزایی داشته اند.

در قرن دوازدهم میلادی بیش از پنجاه رساله به تقلید از ابن سینا نوشته شده است. البته این نوشته که کاملاً صبغه عرفانی دارد از ابن سینا نیست و به همین دلیل در آن عصر از یک ابن سینای مجعول صحبت شده که خود دال بر تأثیر فلسفه های اسلامی در شکل دهی به فلسفه های غربی است. اولین کسی که در دوره معاصر اهمیت تفکر سهروردی را فهمیده هانری کورین است که گویا برای اولین بار متن عربی سهروردی را از لویی ماسینیون گرفته است. ماسینیون به سهروردی توجه نداشت، او بیشتر به حلاج علاقه مند بود. کورین از طریق افکار سهروردی متفکران متأخر اسلامی را به ریشه های اصلی آن متصل کرده است، مثلاً استمرار این فکر را نشان می دهد چون به معنایی هم از ابن سینا و هم از سهروردی الهام گرفته است. کورین مقاله ای به عنوان «از هیدگر تا سهروردی» چاپ کرده است که در آن اشاره می کند که منکر اهمیت تفکر هیدگر نیست، ولی شاید سهروردی روحاً امکانات بیشتری در اختیار ما می گذارد؛ نوعی انکشاف ذهن به سوی افق بسیار وسیع. در حاشیه این بحث فلسفی اجازه دهید چند مثال غیر فلسفی هم بیاورم. اشعاری از آراگون، شاعری که در جوانی به کمونیسم گرایش داشته چاپ شده که در آنها صحبت از سیمرغ (به صورت فارسی نوشته شده است) آورده شده و بعضی از این اشعار به هانری کورین تقدیم گردیده است.

□ **محمدخانی:** آیا کورین بر آراگون هم تأثیر گذاشته است؟

■ **مجتهدی:** تأثیر به معنای فلسفی کلمه نمی گویم، بلکه نوعی تقلید و یا علاقه به سنتهای شرقی ایرانی که تحت تأثیر افکار کورین در نزد او پیدا شده است.

□ **سیدعرب:** پرسش بنده درباره ماهیت تحقیق و انگیزه کورین است که آیا اساساً کورین به مفهوم مصطلح، مستشرق است یا فیلسوف؟ و به تعبیر دکتر شایگان آیا می توان او را زائری از غرب دانست که حاصل کارش در حقیقت، روشی است که مستشرقان داشته اند. اگر موافق باشید این بحث را مطرح کنیم که اساس کار او به مبادی آراء و نظریات شرق شناسی جدید برمی گردد یا متفکری است که به دنیایی که به تعبیر او «اسلام ایرانی» نام دارد، روی آورده است.

■ **شایگان:** کورین به مشرق زمین علاقه فراوانی داشت از جمله بودیسم و... مثلاً او توجه مرا به ترجمه متون سنسکریت به فارسی که در زمان گورکانیان هند تحقق یافته بود، معطوف ساخت. کورین به عرفای غرب هم توجه داشت. مثلاً به نوافلاطونیان کمبریج خیلی علاقه مند بود. بلیک شاعر عارف مسلک انگلیسی را خیلی خوب می شناخت. به تمام متفکران بزرگ رنسانس فوق العاده ارادت داشت. با افکار «سوندنبورگ» سوئدی هم آشنا بود. منتها قاره اقلیم وجودش را در ایران پیدا کرد، اما هیچ منکر معنویهای دیگر نبود. نه معنویت هند، نه ژاپن و نه چین. مثلاً مدام از بودیسم «بودو» صحبت می کرد. سرزمین پاک بودا که انسان را به سرزمینهای مثالی عرفان اسلامی می اندازد. در ضمن باید بیفزاییم که وسوسه فکری کورین، عالم مثال است. شاید بتوان کورین را به قول فرانسویها «ویزیونر» نامید که به فرانسه به او می گویند (visionnaire) یعنی اهل بصیرت.

کورین به علاوه این صفاتی که بر شمردم، واضح واژه های نو بود، مثلاً مورخین قرون وسطای فرانسه کلمه «ایستوریال» را



ساخته بودند. او از این واژه الهام گرفت و واژه «ایماژینال» (imaginal) را ساخت و این کلمه که اشاره به عالم مثال است، چنان جاافتاد که انگلیسیها هم به کار می برند. کلمات دیگر هم ابداع کرد. او اهل اصطلاح بود و فرهنگ اصطلاحات یونانی و قرون وسطی را خیلی خوب می شناخت. همیشه می گفت که ترجمه بر دو نوع است: یکی ترجمه درجه «اول» و دیگری ترجمه ای است که باید آن را باز آفرینی کنید و در قالب دیگر در آورید. اگر به آثار کورین و ترجمه هایی که کرده نگاه کنید، هیچ کدام از آنها ترجمه های معمولی نیستند. کار او نوعی باز آفرینش به زبان دیگر است. انگار مفاهیم استحاله پیدا می کنند و در یک فضای دیگر از نوجان می گیرند.

■ **فانی:** متون اسلامی که در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا مورد توجه قرار گرفت و در قرن نوزدهم به طور جدی شکل گرفت، یک ویژگی اصلی داشت و آن اینکه اصولاً مبتنی بر چیزی

بود که به آن فیلولوژی می گفتند. البته فیلولوژی معادل دقیقی به زبان فارسی ندارد، هر چند به فقه اللغة ترجمه کرده اند، اما در نهایت مقصود از فیلولوژی که در مکتب آلمانی قرن نوزدهم به اوج خود رسید، مطالعه و پژوهش درباره متون برای رسیدن به شناخت یک فرهنگ، به خصوص فرهنگ یونان و روم بود. در واقع یک نوع زبان شناسی بود، زبان شناسی تاریخی. علاقه اصلی شرق شناس در درجه اول متن شناسی بود. یعنی سعی می کردند که اول متنی را از نظر زبانی بشناسند. به همین دلیل اکثریت قریب به اتفاق مستشرقین زبان شناس بودند. یعنی زبان را یاد می گرفتند، درباره متن کاری کردند و سعی داشتند به دقت آن را تصحیح کنند و در درجه اول وارد مسائل لغوی و ادبی آن متن بشوند و در درجه دوم به مسئله تاریخی توجه کنند. ما، در قرن نوزدهم به خصوص در مورد اسلام، تقریباً به هیچ فرد اسلام شناس

نداشتند، یعنی با فکری که در یک تمدنی می گذشت، مطلقاً کاری نداشتند، به خاطر اینکه در واقع همه شان استادان محقق بودند. محققانی که دقیقاً کار تحقیقی انجام می دادند و به کار تحقیقی شان هم اعتقاد داشتند و هیچ وقت در حوزه تفکر وارد نمی شدند که این اندیشه چیست. یک علت اصلی هم داشت که در قرن نوزدهم معتقد بودند فلسفه قرون وسطی اصولاً ارزشی ندارد و فلسفه اسلامی هم اصولاً یک فلسفه قرون وسطایی و حالت تحریف شده فلسفه یونان است و ما خودمان لاتین آن را داریم، پس اصلاً ارزش مطرح کردن ندارد. اصولاً حتی در قرن نوزدهم به چاپ آثار فلسفی هم نمی پرداختند. این مسئله به نظرم تا حد زیادی تا قرن بیستم هم ادامه پیدا کرد. یعنی باز هم بین مستشرقین، اسلام شناسان و ایران شناسان درجه یک، هیچ کس را نمی بینیم که درباره فلسفه اسلامی و ایرانی به معنی اخص کلمه کار یا تحقیق کرده باشد. حداکثر اینها به مسائل کلامی توجه داشتند و بیشتر اگر اهل اندیشه بودند به عرفان توجه می کردند، و گرنه توجه اصلی شان به ادبیات و تاریخ بود و در این دو حوزه کاری کردند. معتقد بودند که تمدن قبلی که اصولاً از نظر فکری بی ارزش است، اگر هم ارزشی داشته باشد در شعر آنها و مقداری در تاریخشان است.

کورین شاید اولین کسی باشد که به طور جدی از حوزه ایران شناسی بیرون آمد و اصلاً به آن به عنوان مستشرق نگاه نکرد. به خاطر اینکه برخلاف دیگران که همه فیلولوگ بودند و آن درسها را می خواندند، او اساساً علاقه فلسفی داشت، فلسفه به معنای عام کلمه، علاقه مند هم بود. بنابراین نگاه و نگرش او را می توان باریتر مقایسه کنیم. ریتز به عنوان یک مستشرق، متون را به دقت تصحیح می کرد و کورین هم روش تصحیح متون را از او یاد گرفت.

اما ریتز اگر وارد حوزه اندیشه می شد، حداکثر به عرفان می پرداخت، آن هم بیشتر به عرفان ادبی چون با عرفان نظری و فلسفی آشنا نبود. حتی نیکلسون هم که آن قدر با عرفان آشنا بود، آشنایی اش با این عربی که مهم ترین فرد شاخص عرفان نظری است و همچنین با مکتب ابن عربی، بسیار کم بود. البته رساله دکترای شاگرد نیکلسون، یعنی ابوالعلاء عقیفی راجع به **فصوص الحکم** بود، اما در آنجا هم می بینیم که حتی به عرفان نظری هم چندان توجه نداشتند. کورین اولین کسی بود که با آن توشه ای که از غرب داشت، یعنی آشنایی اش با غرب و به خاطر علاقه خودش که بیشتر به فکر و اندیشه توجه داشت تا به متن شناسی و زبان شناسی، وارد حوزه تفکر فلسفه جهان اسلام شد. اما اینکه توجه اش به ایران بیشتر بود طبیعی است. چون در حوزه تفکر فلسفی، طبیعی است که ایران بالاتر از بقیه جاها بود و ناگزیر بود به ایران بپردازد. یعنی فیلسوفانی که کورین به آنها توجه می کرد، طبیعی است که بیشتر آنها ایرانی باشند. کورین وقتی به ایران آمد و با آنها آشنا شد، آن نظریه قدیمی که حتی تا اواسط قرن بیستم هم رواج داشت که فلسفه اسلامی با این رشد تمام شده و بعد از آن دیگر فلسفه ای نمی بینید، هنوز رایج بود. البته در این نظر حقیقتی هم هست، چون فقط در ایران از زمان ابن رشد به بعد تفکر فلسفی وجود دارد. این حوزه های فلسفی و اجاق فلسفه را تنها در حوزه تفکر ایرانی و حوزه های شیعی حفظ کردند و روشن



و ایران شناسی بر نمی خوریم که به طور اخص راجع به فلسفه اسلامی و ایرانی کار کرده باشد. من که به هیچ وجه یاد نمی آید.

■ **مجتهدی:** ارنست رنان درباره ابن رشد کار کرده است. در اواسط قرن نوزدهم میلادی رساله پایان نامه تحصیلی خود را در مورد ابن رشد نوشته است. البته ارنست رنان به معنایی مخالف فلسفه سنتی است.

■ **فانی:** رنان نگاهش به فلسفه غربی بود و این رشدی هم که او می شناخت در واقع این رشد لاتینی بود. اگر به کتابش هم نگاه کنیم، حیرت می کنیم، چون کمتر ربطی به ابن رشد عربی دارد و بیشتر راجع به مکاتب فلسفی قرن سیزدهم و چهاردهم مسیحی است. مضافاً اینکه من او را مستشرق نمی دانم. مستشرق یعنی اینکه درباره ایران و اسلام کار کند، از نولدکه معروف گرفته تا حالا، مستشرقین روی متون کار می کردند و کارشان هم متن شناسی بود. در درجه دوم، علاقه شان به تاریخ بود. تا حد کمی هم به مسائل دینی، حتی کلامی هم کمتر. در واقع با فکر کار

نگاه داشتند.

در جهان اهل سنت به خصوص بعد از حمله مغول، دیگر کمتر به فردی برمی خورد که حتی شارح فلسفه باشد. البته کوربن وقتی به ایران آمد، متوجه شد که این سنت هنوز در ایران زنده است و متفکرانی هستند که متون فلسفی می خوانند. پس با یک چیز زنده رویه رو بود، نه یک تحقیق مرده گذشته نگر.

مضافاً به اینکه در شیعه یک نکته اصلی وجود دارد که امام زنده است. یعنی دین، اندیشه ای نیست که بعد از رفتن و تمام شدن دوره شارع آن تمام شده باشد، برعکس همواره حضور دارد. وقتی این حضور را در حوزه های ایران هم دید، متوجه شد با تفکر زنده تازه امروزی مواجه است.

این نوع نگرش باعث شد که اصلاً نگاهش راجع به تحقیق درباره فلسفه اسلامی به کلی با دیگران فرق کند. من تقریباً هیچ کسی را در میان ایران شناسان و اسلام شناسان نمی شناسم که این تلقی را از تفکر فلسفی در جهان اسلام داشته باشد. بعد از او کسی که این تلقی را داشت، ایزوتسو بود که او هم می خواست از درون نگاه کند، نه اینکه از بیرون و فقط به صورت یک کنجکاوی.

کوربن البته آن حالت مستشرقین را که باید در ابتدا متن درست تصحیح شود و درست خوانده شود و بعد راجع به آن کار کرد، داشت. آثاری که تصحیح کرده یا زیر نظر یا با مشاوره او در آمده، نمونه بهترین تصحیح کتابهاست. یعنی واقعاً کوربن در مقام مصحح در آن کاری که اسلام شناسان و ایران شناسان می کنند، کارش درجه یک است. مثلاً جامع الحکمتین را که کوربن با کمک دکتر معین تصحیح کرد یا کشف المحجوب را خودش تصحیح کرده است یا کتاب جامع الاسرار سید خیدر آملی، اینها نمونه دقیق تصحیح متن است. اما فراتر از آن رفت. اسلام شناسان و ایران شناسان دیگر به همین اکتفا می کردند که متن را تصحیح کنند و مقدمه ای بر متن بنویسند، و دیگر کاری نداشتند. اما کوربن در حقیقت شروع را از اینجا می دانست و با چاپ متن، کار را تمام شده نمی دانست و می گفت از اینجا به بعد است که کار واقعی شروع می شود و حالا باید روی این متن اندیشه کرد.

حال سؤال اینجاست که کوربن به کدام حوزه یا مکتب فلسفی جدید غرب به معنای فلسفه مدرن تعلق دارد، چون اینهایی که تا اینجا مطرح شد، همیشه هست.

در اروپا همیشه افراد علاقه مندی می یابید که به هر نوع اندیشه و فکری علاقه مندند و کار هم می کنند. واقعاً کانت و هگل چه تأثیری بر کوربن گذاشتند که او با آن توشه به ایران آمده. ظاهراً توشه اصلی اش اندیشه های باطنی است که در غرب هم به آن توجه شده است.

درست است که کوربن به بعد عرفانی ابن سینا توجه کرده، ولی بالاخره سهروردی را ما فیلسوف و حکیم الهی می دانیم، ملاصدرا را فیلسوف و حکیم الهی می دانیم. البته ملاصدرا به حوزه اندیشمندان عرفانی و باطنی و ذوقی هم تعلق دارد. علاقه کوربن به بلیک و عرفان او هر چه قدر باشد، از این نظر هیچ کمکی نمی کند. چون وقتی ما بایک فیلسوف طرف هستیم، می خواهیم همان نگاه را بکنیم که به ارسطو و افلاطون داشتیم و به کانت و هگل و... با این دید کوربن تا چه حد از این توشه یعنی فلسفه

غرب استفاده کرده است.

■ **دینانی:** من با توجه به برداشت خودم از کوربن و با توجه به جلساتی که با دکتر شایگان شرکت می کردیم و هم من جوان بودم و هم دکتر شایگان، معتقدم صحبت های آقای فانی درست و دقیق است، اما کوربن یک ذاتی داشت که جزو رجال الغیب عالم بود، یک آدم غیبی و ذاتاً باطنی بود، حالا این ذات را از کجا آورده بود، من نمی دانم.

فرانسویها این طوری هستند، او یک آدم باطنی بود و منتها باطنش، باطنی بود که در حد مثال، متوقف شد و نمی خواست قدری بالاتر برود. نه اینکه آدم عقلانی نباشد. آدم خیلی عمیقی بود، ولی چنان جهان مثال برایش جاذبه داشت که میل نداشت بالاتر برود. من در آن جلساتی که تشکیل می شد، گاهی نزدیک کوربن می نشستم، یک طلبه بودم و نزاکت مسائل غربی را نمی دانستم. او هم یک فرد فرنگی به تمام معنا بود، یک فرانسوی



تمام عیار بود. علامه طباطبایی هم فرد بسیار مؤدبی بود و محجوب.

بحثهای عمومی مطرح می شد، اما وقتی صحبت های متفرقه در این جلسه طرح می شد من به او نزدیک می شدم و از او به فارسی چیزهایی می پرسیدم، او هم هر چند فارسی حرف نمی زد اما فارسی را می فهمید. گاهی آقای طباطبایی که استراق سمع می کرد، خوشش می آمد، تو گویی میل داشت این سؤالات را بکنند، اما نمی خواست خودش این سؤالات را بپرسد.

یک دفعه از کوربن پرسیدم که شما این قدر به عالم ذکر و عرفان و سلوک اعتقاد دارید و تا آنجا که آثارتان را خوانده ام، به وجود مرشد هم اعتقاد دارید و من شما را سالک می بینم. شما در

چه طریقه ای هستید و مرشد شما چه کسی است؟

در جواب من لیخند رندانه ای زد و گفت: «من اویسی ام». باز من اینجاسماجت کردم چون اویسیها مرشد نمی خواهند و گفتم به هر حال اویسیها هم یک ذکری دارند، ذکر جلی یا ذکر خفی. ذکر شما چیست؟ آقای طباطبایی هم آرام آرام گوش می کرد، دوباره لبخندی زد و گفت: وقتی من قال الباقر(ع) و قال الصادق(ع) می گویم، اینها ذکر است.

خیلی عالی جواب داد. من از این جواب عمیق رندانه خوشم آمد. حالا اگر بخواهیم این را باز کنیم، همان چیزی است که دکتر شایگان فرمودند؛ یک صوفی بود، یک عارف خاصی بود که به هیچ خانقاه معینی اعم از اسلامی، شیعی، سنی، بودیسم و... تعلق نداشت. همه اینها برایش خانقاه بود و فرقی نمی کرد. معبد باشد، معنویت در آن باشد، هر کجا که می خواهد باشد. بنابراین اگر چه صوفی بود، اما به یک فرقه تعلق نداشت.

□ **سید عرب:** بنده، می خواستم بگویم که عقلی که کورین به آن احاطه داشت و راجع به آن چیز می نوشت و منابعی را با توجه به آن عقل، تصحیح می کرد عقل مدرن نبود، بلکه عقلی بود که خود آن منابع به آن التزام داشتند و بیان کرده بودند. نیز توجه کورین به عالم مثال، در راستای توجهش به ایران بود. چون اندیشه عالم مثال اساساً ایرانی است و اندیشه ناب ایرانی در آن نهفته است و کمتر در فرهنگهای دیگر به آن توجه شده است و زمان آن عالم احتمالاً لطف است، زمانی که در عالم مثال سریان داشته، مورد توجهش قرار گرفته. بنده گمان می کنم این شاخصه ایرانی عالم مثال، نتیجه توجه کورین به ایران است و جزء پیامدها و نتایجی است که مطالعات او در این باره داشته است.

مطلبی هم در ذیل فرمایشهای دکتر مجتهدی عرض می کنم و آن اینکه با کورین سهروردی پژوهی در غرب شروع نشد، پیشتر از او ماکس هورتن درباره سهروردی رساله ای دارد.

■ **مجتهدی:** آن راجع به ملاصدرا است.

□ **سید عرب:** همان کتابی که راجع به ملاصدرا دارد، دو جزء است، جزء اولش سهروردی است. درست زمانی که در ۱۹۰۲ کورین به دنیا آمد، سال وفات ماکس هورتن است، یعنی هورتن بنیان گذار سهروردی پژوهی در غرب بوده است.

■ **مجتهدی:** من ندیده ام. اما در این باره نکته ای را باید بگویم. وقتی که گوینو در کتاب معروف خود ادیان و فلسفه ها در آسیای مرکزی فهرست فلاسفه و حکمای متأخر ایران را می آورد، هیچ گاه اشاره ای به سهروردی نکرده است. در کتاب سه سال در ایران هم اسم سهروردی را نمی توان یافت، ولی به نحوی در هر دو کتاب از سنتهای باستانی و زرتشتی صحبت شده است. من آن کتاب خاص را ندیده ام و گمان می کردم که فقط از ملاصدرا صحبت شده است.

■ **فانی:** راجع به هورتن خیلی اشتباه شد، هورتن متون فلسفی اسلامی را ترجمه کرده است. حدود ده یا دوازده متن فلسفی را به زبان آلمانی ترجمه کرده است. حتی ملاصدرا هم ترجمه است. کتابش اصلاً راجع به ملاصدرا نیست، ترجمه ای است از منتخباتی از آثار ملاصدرا.

□ **سید عرب:** در سنت فرانسوی کارادو و سهروردی پژوهی کرده است، اما البته او بیشتر شرق شناس است.

■ **مجتهدی:** کارادو البته بد نیست، ولی بیشتر به ابن سینا و غزالی و فارابی اهمیت داده است.

■ **شایگان:** کورین در کتابهایش یک نوع دید باطنی از تاریخ دارد. مثلاً وقتی از شرق و غرب صحبت می کرد، می گفت سرنوشت ابن رشدی غرب و سرنوشت سینایی شرق. صرف اینکه تفکر ابن رشد در غرب منجر به فلاسفه ابن رشدی در قرن سیزدهم در پاریس شده، سرنوشت غرب را رقم زده است، اما در ایران به عکس، اشراق همواره زنده مانده و بین عقل فعال فلاسفه و وحی اولیا گسست ایجاد نشده است.

می توانیم به قول دکتر دینانی بگویم که کورین جزو رجال



غلامحسین ابراهیمی دینانی

همان طور که قال الصادق(ع) و قال الباقر(ع) برایش ذکر بود، ذن هم برایش ذکر بود. همه برایش ذکر بودند. یک مرد غیبی، باطنی و معنوی بود و معنویت را در هر جایی جست و جوی کرد. عالم مثال خیلی برایش جاذبه داشت.

یک بار به من رو کرد و از بس که از این حرف خوشش می آمد، چندین بار تکرار می کرد. می گفت قاضی سعید گفته که ماسه زمان داریم: زمان کثیف، زمان لطیف و زمان لطف.

وقتی به زمان لطف می رسید حالش خیلی خوب بود و خوشحال می شد و سر حال بود. او از زمان لطف خوشش می آمد و از زمان کثیف تاریخی خیلی خوشش نمی آمد، دنبال زمان لطیف و لطف می گشت که همان زمان مثالی است، زمان دهری است. تا آنجا که من شناخت داشتم، چنین مردی بود. البته این مرد احاطه علمی داشت، نحله های فلسفی دیده بود.

غیب بود، اما دیدی از تاریخ داشت و می گفت این شکافی که در غرب بین فرنونفت (Vernunft) و فرشتاین (Verstaud) (یعنی عقل و فهم) افتاد در ایران به وقوع پیوست و این عدم شکاف برایش بسیار مهم بود.

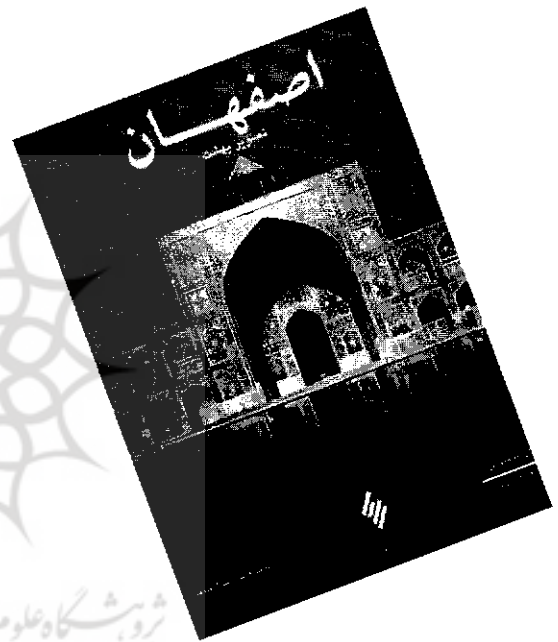
■ **دینانی:** یعنی همه هویت فارابی. اصلاً فلسفه اسلامی به یک معنا همین است.

□ **سید عرب:** مثلاً در واقع معتقد به نوعی تقدیر تاریخی است که منجر به ماهیت فلسفه اسلامی و ظهور آن در شرق می گردد و این طوری نیست که یک پدیده ای در ایران و اسلام اتفاق افتاده باشد. این تقدیر تاریخی است که و رای فلسفه رایج تاریخی متداول است. یعنی در واقع ایرانیان قومی نبودند که فلسفه را

این عالم نباشد، پس چه چیزی هست. اگر عقل نباشد نه حس، حس است و نه خیال، خیال و نه وحی، وحی است و نه شیطان، شیطان.

اگر عقل نباشد، هیچ چیزی نیست. همه چیز در پر تو عقل معنا می یابد. شهود عارف بدون عقل هیچ چیز نیست. عارف در شهود چه چیزی را درک می کند. آیا آنچه می بیند بعدها به ادراک درمی آید و معنی پیدا می کند یا نمی کند؟ من منظورم این عقل است و داد این عقل را می زنم.

□ **محمد خانی:** یکی از آثار مهم هانری کوربن کتاب چند جلدی در اسلام ایرانی است که متأسفانه تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده است. برخی از صاحب نظران این اثر را چکیده دهها



شروبه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سال تحقیق و تفکر کوربن می دانند. روش کار و پژوهش کوربن در این اثر چگونه است؟

■ **مجتهدی:** کوربن در جلد اول در اسلام ایرانی روش کارش را بیان می کند و شرح می دهد چگونه این فلاسفه را باید مطالعه کرد. اشاره به پدیدارشناسی می کند، بدون اینکه در این روش ادعای تخصص داشته باشد. او به معنای کلی و عام کلمه به پدیدارشناسی توجه می کند.

البته به هرمنوتیک به معنای نوعی تأویل روحی و کشف المحجوب هم توجه دارد. کوربن با دید تاریخی مقابله می کند و در این مورد اصطلاح بسیار خاصی را به کار می برد که از موسیقی اقتباس کرده است «پروقریسو-هارمونیکا».

مثلاً در ارگ آهنگی زده می شود و بعد ادامه داده نمی شود، ولی نوله های متعدد ارگ با کشیدن دگمه هایی صدا را انعکاس می دهند. همان آهنگ تکرار نمی شود، ولی براساس آن آهنگ

بشود به آنها داد. تاپرسش نداشته باشند فلسفه در میان آنها ظهور نمی کند.

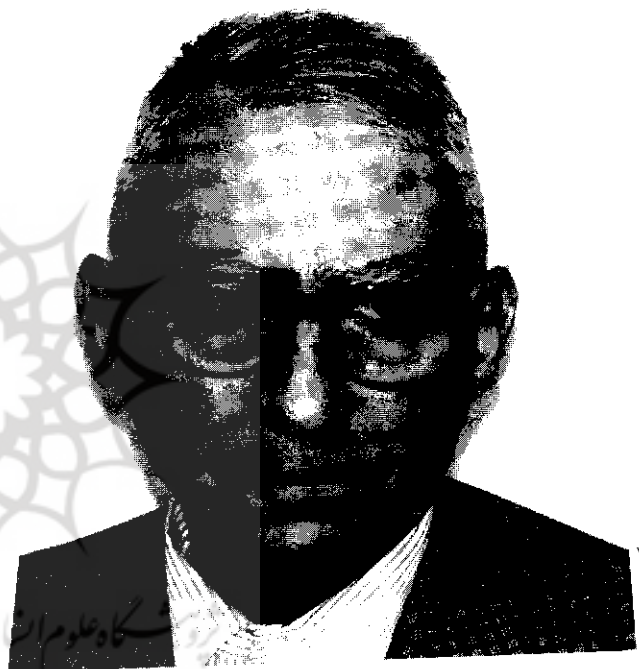
■ **شایگان:** این متفکران جدیدی که می گویند امتناع تفکر، این امتناع مختص ایران نیست. مربوط به تمام تمدنهایی است که اصولاً سنت دینی داشتند. ما هیچ تمدنی در دنیا که سنت دینی نداشته نداریم، مگر تمدن غرب. پس اگر می گوئیم امتناع تفکر، نسبت به تفکر جدید است، نه نسبت به خودمان که فکر کرده ایم و تا به امروز هم داریم فکر می کنیم. امتناع تفکر نسبت به اتفاقی است که در آنجا افتاده و ما از آن غافل بودیم.

■ **دینانی:** من در کتابی که اخیراً نوشته ام می خواهم نشان بدهم که عرفای ماعقلانی هستند و این حرفهایی که علیه صوفیه می زنند، صحت ندارد. عقلانی ترین انسانها، عرفا هستند. عقلی که من می گویم این عقل است و عقل دکارتی نیست. عقل اگر در

اولیه، آهنگهای دیگری شنیده می‌شود. در مسائل روحی و عرفانی نیز گویی مسئله تاریخ مطرح نیست، بلکه همان نواهای گذشته به صورت جدید طنین می‌اندازد. تنها کاری که ما باید بکنیم این است که در مورد آنها گوش شنوا داشته باشیم.

■ **شایگان:** صدای نی مولوی هم همین طور است.

■ **مجتهدی:** بله همین طور است، ولی افراد دیگری هم هستند که می‌خواهند درباره مسئله، صرفاً به نحو تاریخی بحث کنند. البته فراموش نباید کرد که کوربن هم به نحوی ترتیب تاریخی را مراعات می‌کند. در مورد فلاسفه‌ای چون ابن سینا، سهروردی و شیخ طوسی و میرداماد و ملاصدرا بحثهای مجزایی می‌کند و جایگاهی برای هر یک در نظر می‌گیرد. مکاتب مختلف



کریم مجتهدی

را توضیح می‌دهد، مثلاً مکتب اصفهان، مکتب شیراز و حتی مکتب تبریز را.

در مجموع در مورد جنبه‌هایی تأکید دارد که دیگران کمتر توجه کرده‌اند، مثلاً در مورد ابن سینا بیشتر به حکایات تمثیلی نظر دارد که به عقیده او بهترین روح حاکم بر افکار ابن سینا را از لحاظی نمایان می‌سازد. حکایات تمثیلی چون «حی بن یقطان» و «سلامان و ايسال» و «رسالة الطير».

این مطلب جنبه باطنی سنت فکری ایرانی - اسلامی را بیشتر نمایان می‌سازد و استمرار و اصالت این سنت را بهتر نشان می‌دهد. البته متخصصان می‌توانند انتقاد کنند، ولی کوربن هم دلایل خاص خودش را دارد. مثلاً سهروردی اصالت ماهیتی است، ولی ملاصدرا اصالت وجودی. به نحوی که کوربن بحث می‌کند از لحاظی ملاصدرا در ادامه فکر سهروردی قرار می‌گیرد.

■ **دینانی:** ولی اشتباه می‌کند چون نه اصالت وجودی است و نه اصالت ماهیتی.

■ **مجتهدی:** در هر صورت او آنها را در امتداد هم می‌داند.

■ **دینانی:** اصالت نوعی اصالت وجود.

■ **مجتهدی:** بله. به همین دلیل کوربن این سنت فلسفی را با ریشه‌های باستانی ایرانی همراه می‌کند و بعد گرایشهای کاملاً شیعی را در آنها به اثبات می‌رساند.

■ **شایگان:** مانند حماسه‌های قهرمانی و عرفانی.

■ **مجتهدی:** فتوت‌نامه یا مثلاً اینکه کیکاووس در کوه با چشمه‌ای که به نحوی دلالت بر بقای نفس دارد، رویه‌رو می‌شود. یاداستان زال و سیمرغ. کوربن برای داستانهای حماسی ایرانی به یک نوع معنای عرفانی قائل است و در مقاله معروف «از حماسه پهلوانی تا حماسه عرفانی» حتی به بیان مفهوم «گزال» می‌پردازد.

■ **شایگان:** البته معتقد است که مفهومش ممکن است در اصل ایرانی باشد.

■ **مجتهدی:** او راجع به این فلاسفه بحث می‌کند، بدون اینکه در این موارد توضیح تاریخی بدهد. کلاً کوربن هیچ فیلسوفی را محکوم و مقهور دوره تاریخی خاصی نمی‌داند. مثل همان صدا و نوایی است که گفتم. نظر کلی او این است که ایران باید با فرهنگ اصیل خودش تجدید عهد کند و این فرهنگ را در زندگانی روزمره‌اش انعکاس دهد و فقط از این رهگذر است که می‌توان با تجدد کاذب و مهاجمی که ویرانگری می‌کند به مقاله پرداخت.

□ **محمدخانی:** آیا در این سیر ترتیب تاریخی را رعایت می‌کند.

■ **مجتهدی:** کوربن حقیقت فلسفی را مشمول مرور زمان نمی‌کند و به جاودان خرد اعتقاد دارد.

■ **دینانی:** یعنی در تاریخ وقایع بوده است، اما به تاریخ اصالت نمی‌دهد.

■ **مجتهدی:** به نظر من گاهی در مورد استمرار تفکر باطنی افراط‌گویی می‌کند.

با این حال تأکید در اهمیت سنت باطنیه خیلی هم اشکال ندارد، ولی ارتباط آن سنت را با شیخیه دیگر نمی‌توان پذیرفت.

■ **دینانی:** علتش این است که بیش از حد مثالی است. برای اینکه شیخیه به ائمه (ع) خیلی ارادت دارند، یعنی شیعه‌ترین آدمهای روزگار، شیخیه هستند. آنها شیعه افراطی هستند و نسبت به امام زمان (عج) و رکن رابع، به خصوص به حضور امام زمان (عج) ارادت دارند. این برای کوربن خیلی جاذبه دارد البته به عقلانیت کار ندارم. کوربن عقل افلاطونی را فدای عالم مثال می‌کند. یعنی او فقط از مثال خوشش می‌آید و تفکرش اوج عالم مثال است.

□ **محمدخانی:** کتابهای مهم دیگر کوربن، غیر از در اسلام ایرانی، چه کتابهایی هستند.

■ **شایگان:** یکی روایت‌های تمثیلی ابن سیناست، و بعد خیال خلاق در ابن عربی. سپس فیزیولوژی انسان نورانی است، پارادوکس یکتاپرستی و سرانجام ترجمه مجدد ارض ملکوت است.

□ **محمدخانی:** چرا هنوز اکثر آثار مهم هانری کوربن به فارسی ترجمه نشده. آیا ترجمه این آثار مشکل است که به فارسی ترجمه نشده است؟

■ **فانی:** من معتقدم که ترجمه کوربن به خصوص برای ما ایرانیان خیلی مهم بوده، ولی متأسفانه ترجمه درست آثار او خیلی کم است. یکی به خاطر مشکل بودن زبان او است، اما به هر حال باید این آثار چون راجع به ایران است، به فارسی ترجمه شوند. بالاخره جامعه فکری ایران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دانشگاه‌های مختلف، باید ترجمه آثار کوربن را خیلی جدی بگیرند و برای آن برنامه ریزی کنند. مسئله اصلی تأمین مالی آن



کامران فانی

است. دیگر اینکه شورایا هیأت امنایی برای آن تشکیل شود.

■ **مجتهدی:** مسئله مالی چندان هم مهم نیست. مهم درست ترجمه کردن اثر است.

■ **فانی:** اول باید مقدمات فراهم شود و در این مقدمات باید به جنبه های مالی هم توجه کرد، چون دو یا سه بار این طرحها مطرح شد، اما به خاطر مسائل مالی با شکست مواجه شد. بعد از آن مرحله، آن هیأت دنبال مترجم می گردد و بعد از ترجمه، دنبال ویراستارهای مختلف. آثار کوربن حتی کتاب ارض ملکوت اگر ویرایش صحیحی شود، قابل چاپ است.

به هر حال باید برنامه ای باشد و شورایی از دستداران کوربن تشکیل شود که این شورا، مترجمان و اولویت ترجمه آثار کوربن را تعیین کند و مقداری از کارهای مفصلش که درباره اسلام ایرانی است و از کارهای کوچک تر می توان شروع کرد. به هر حال باید برای ترجمه آثار کوربن برنامه ای داشته باشیم تا در درازمدت انجام شود. یکی از کارهای مهم کوربن این است که در کتابهایی

که تصحیح کرده یا زیر نظر او تصحیح شده، مقدمه های مفصل و بسیار خوبی نوشته که به فارسی ترجمه نشده اند. تنها دو تا از این مقدمه ها ترجمه شده، یکی مقدمه المشاعر است و دیگری جامع الاسرار. بر این مبنا می توان آثار مختلف کوربن را کم کم به فارسی ترجمه کرد. به نظرم این وظیفه نهادهای فرهنگی است. بعضی از آثار کوربن به زبان انگلیسی ترجمه شده و خیلی هم ترجمه های خوبی است. بنیاد بولینگن دو سه اثر کوربن را با ترجمه های بسیار خوبی ترجمه کرده و مترجم آنها، رالف مانهایم یکی از بزرگ ترین مترجمان انگلیسی است.

■ **دینانی:** بسیاری از کشورهای اسلامی آنها را ترجمه کردند. شاید هیچ متفکر و هیچ مبلغی در تاریخ اسلام به اندازه کوربن به اسلام ایرانی خدمت نکرده است.

چندی پیش که به بوسنی و هرزگوین رفتم، دیدم به زبان بوسنیایی ترجمه کرده اند. خیلی تأثیرگذار بوده است. اصلاً به تشیع خیلی علاقه مند شدند. در ترکیه و مالزی ترجمه کردند و همین فیزیولوژی انسان نورانی، دقیقاً ترجمه هورقلیا است که خور کرتا است، هور همان هوریا خورشید است. کرتا یعنی تن و بدن، پس یعنی تن خورشیدی.

■ **مجتهدی:** یک بار کوربن به من گفت، چرا آثار مرا ترجمه نمی کنید؟ گفتم چون خیلی مشکل است. گفت همه این مطالب را من از کتابهای شما گرفته ام، پس چطور برای شما مشکل است؟ البته کوربن مطالبی می نویسد که به سهولت نمی توان در فارسی نشان داد. مثلاً در مقدمه کتاب المشاعر که خود من به فارسی ترجمه کرده ام، وقتی که راجع به اصالت وجود در نزد ملاصدرا صحبت می کند، به مطالب زیادی از ژیلسون اشاره دارد و کل این اصطلاحات در زبان فرانسه چندبعدی و چندمعنایی است و به سهولت به فارسی بیان نمی شوند.

البته کوربن می گوید این مطالب را از آثار فلسفی شما در آورده ام و تا حدودی هم حق دارد، ولی در هر صورت نوعی زیربنای فرهنگی ویژه ای است که به سهولت به فهم عامه در نمی آید. تصور می کنم کتاب روایت‌های تمثیلی ابن سینا را راحت تر بتوان به فارسی در آورد، البته اگر یک مترجم اصیلی پیدا شود.

□ **محمدخانی:** آقای دکتر شایگان، باتوجه به اینکه شما در سالهای اخیر در فرانسه بودید، آیا خط فکری و سیر پژوهشهای کوربن در آنجا ادامه دارد؟

■ **شایگان:** یک نفر فرانسوی است که کوربن دوم دارد می شود و آن هم کریستیان ژامبه است که اخیراً کتابی راجع به ملاصدرا منتشر کرده که خیلی هم پرمایه است. به نام La'ete d'être یعنی فعل بودن در فلسفه وحی در ملاصدرا.

■ **مجتهدی:** من شخصاً کریستیان ژامبه را می شناسم، خیلی باسواد است، ولی کوربن نیست.

■ **شایگان:** شاید، به هر حال او در همان سیر و سلوک است. چون اولاً خیلی آدم باهوش و مطلعی است و بعد هم استاد فلسفه در دبیرستان است. در فرانسه هم استاد فلسفه در دبیرستان بودن خیلی مهم است. او، هم فلسفه غرب را خیلی خوب می شناسد و

هم فلسفه ایران اسلامی را، فارسی و عربی را هم خیلی خوب یاد گرفته است، حالا اینکه کورین بشود یا نشود من نمی دانم، چون هر فرنی فقط یک کورین پدید می آورد.

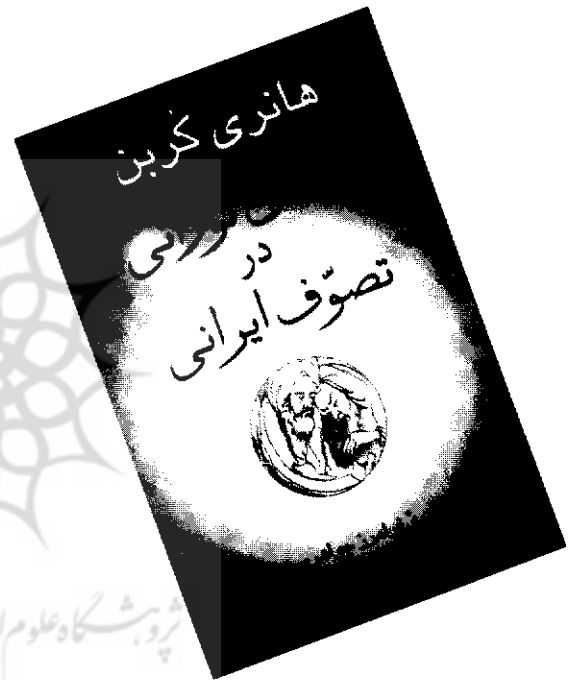
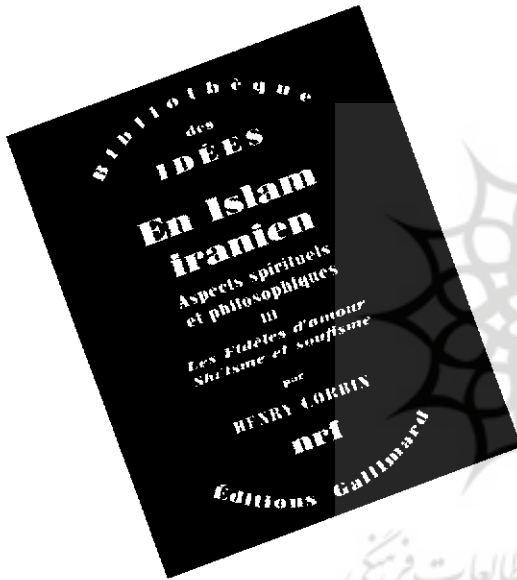
می شود و بعد با غوری که در معارف این دو اقلیم می کند، در واقع به یک نوع ادراک مخصوص از تشیع می رسد و از تشیع چنانچه استاد دینانی فرمودند به شیخیه میل می کند. چه انگیزه ای در تمایل او به شیخیه وجود داشته است؟

■ **مجتهدی:** در دایرةالمعارف یونیورسالیس که الان در پژوهشگاه علوم انسانی تهران موجود است، در قسمتی که راجع به فلسفه اسلامی نوشته شده، در دو صفحه آخر کریستیان ژامبه مقاله ای در مورد فلسفه ایرانی نوشته است. این مقاله قابل استفاده است، ولی در هر صورت نویسنده آن در حد کورین نیست.

■ **دینانی:** به لحاظ باطنی، امامت و ولایت عارفانه برایش خیلی مهم است و از نظر او دین بدون ولایت، دین نیست. ولایت دقیقاً باطن است و دینی که ولایت باطنی در آن نباشد، اصلاً دین نیست. کورین به این مسئله اهمیت می دهد. در اسلام حیث باطنی در تشیع تبلور می یابد. در حنفی، شافعی این یک قشر است که باطنی ندارد. کورین باطن اسلام را در تشیع یافته و اینکه می گوید من دائمأقال الصادق(ع) و قال الباقر(ع) می گویم، باطن را می گوید، نه ظاهر و اهل ظاهر و او باطنی را می گوید در تشیع است چون در تشیع امام زمان زنده است، شیخیه تحت تأثیر روایت

□ **سیدعرب:** ژامبه خلاصه درسهای کورین را هم که در هر نیمسال تحصیلی می گفته، چاپ کرده است.

■ **دینانی:** یک واقعیتی که کورین گفته در دو جمله است. ما



آمدند روی زنده بودن امام، شیخ احمد احسایی که اساس تفکر اصلی او بر یک حدیث است و شیخیه روی آن شکل گرفت و آن حدیث این است که اسلام بر پنج چیز مبتنی شده که همه اصول عقاید است و ولایت و در ادامه می گوید: ولم...

الان می گویم که ایران اسلامی، اما کورین می گوید اسلام ایرانی. فرق این دو جمله خیلی زیاد است. اسلام ایرانی خیلی فرق می کند.

یعنی می گوید ولایت از همه مهم تر است و اساس تفکر شیخ احمد، همین حدیث است. این است که می آید روی ولایت و روی امام زمان، بعد که می خواهد امام زمان را زنده بداند، خودش جزء رجال الغیب است، چون تمام زندگی شیخ احمد خواب است و همیشه در خواب زندگی می کند؛ حتی امام زمان(عج) را در خواب می بیند، این یک نوع مثالیت است. منتها فیلسوف نبوده و ادعای فلسفه هم کرده که اشتباه بوده است. کم کم آن فکر به دست سید کاظم رشتی و دیگران که می افتد مسئله رکن رابع مطرح می شود. یعنی آن چیزی که به امام نزدیک تر است، رکن رابع است. اما رکن رابع، از یک حدیث در آمده و رکن است. عقل کورین یک نوع عقل مثالی است و این برایش جالب است، چون عقلش عقل افلاطونی نیست. مثل معلقه است نه مثل افلاطونی. این دو با هم فرق دارد. برای کورین این مسائل جاذبه دارد.

□ **سیدعرب:** فکر کنم این مسئله بیت الغزل کار کورین است.

■ **شایگان:** البته مستشرقین عرب با کورین میانه ای خوبی ندارند، فی المثل بدوی مصری دشمن کورین بود و کتاب جابری هم ضد ایران است. درباره آنچه مربوط به ابن رشد است و چرا تفکر او در غرب اثر گذاشت و نه در جهان اسلام؟ حالا کاری با ایران نداریم.

□ **سیدعرب:** به هر حال کورین با مقدماتی که از غرب از ژیلسون و هیدگر... گرفته، با این مقدمات به ایران می آید و با طریق پدیدارشناسی مدافع فرهنگ ایران و اسلام می شود. کورین وقتی از این نقطه کارش را آغاز می کند، با ایران و اسلام مواجه